

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره سوم - پاییز ۱۳۸۸

صص ۱۶۲-۱۲۹

اتحادیه عرب: واکاوی یک ناکامی بررسی موانع درونی و ساختاری همگرایی عربی

افسانه شریفی^۱ - مهدی عابدی^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲۵

تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۲۵

چکیده

این مقاله از منظری ساختاری و نظری، به بررسی و شناسایی عوامل ناکارآمدی اتحادیه عرب در نیل به همگرایی می‌پردازد. بدین منظور، قبل از پرداختن به علل واگرایی و ناکارآمدی اتحادیه عرب، نیاز به درک و شناخت نظریه‌های همگرایی در نظام بین‌الملل ضروری است.

این نوشتار، در پاسخ به این پرسش اصلی که مهمترین عوامل واگرایی اتحادیه عرب کدام است، عوامل درونی (ساختاری) را به‌عنوان عوامل تأثیرگذار بر روند واگرایی در اتحادیه عرب مؤثرتر می‌داند. بر مبنای چنین فرضی، متغیرهای گوناگونی به‌عنوان عوامل تأثیرگذار بر نبود همگرایی در اتحادیه عرب مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. در این میان مهمترین عوامل عبارت‌اند از: نداشتن تجربه دموکراتیک، وجود ساختار سیاسی پدرسالارانه، نداشتن برداشتی یکدلست و همگن و توافق‌پذیر از مفهوم

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات خوزستان.

۲. دکتری تخصصی (Ph.D) علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اندیمشک.

ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، دست‌نشانده بودن رژیم‌های سیاسی عربی، بهره‌مند نبودن از خاستگاه و جایگاه مردمی اکثر حاکمان این کشورها و اتکای آنها به حمایت قدرت‌های استعماری، دوری از ارزش‌های واقعی دینی و... با این حال در تأکیدی بیشتر می‌توان گفت دو عامل *نداشتن تجربه دموکراتیک و وجود ساختار سیاسی پدرسالارانه*، در ناکامی اکثر کشورهای عربی در رسیدن به وحدت و همگرایی مؤثرتر بوده‌اند.

مجموعه این ویژگیها را می‌توان به منزله چالش‌های درونی کشورهای عربی عضو اتحادیه دانست. از این رو بهبود روند همگرایی عربی و توجه به الگوهای مشترک همگرایی می‌تواند زمینه‌های تنش و اختلاف و موانع وحدت در اتحادیه عرب را کمرنگ سازد. هدف از نگارش این مقاله زمینه‌یابی موانع همگرایی و ارائه راهکارهای مناسب به منظور ایجاد هم‌پیوندی‌های مؤثرتر است.

واژه‌های اساسی: اتحادیه عرب، همگرایی، دموکراسی، ملی‌گرایی، حکومت پدرسالارانه.

مقدمه

اتحادیه عرب نهادی است که اعراب آن را به عنوان نمادی برای اتحاد و نیز حل مشکلات منطقه‌ای تشکیل دادند. این اتحادیه در سال پایانی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) و با مشخص شدن نشانه‌های ورود جهان به عرصه جدید از معادلات، با هدف بهبود روابط میان اعراب و هماهنگ کردن سیاستهای کشورهای عضو این اتحادیه در عرصه‌های مختلف شکل گرفت. اینک اما اتحادیه‌ای که روزگاری نماد اتحاد اعراب محسوب می‌شد، به عرصه‌ای برای مشاجرات داغ و اختلاف میان اعضا تبدیل شده است. هم‌اکنون در محافل سیاسی روشنفکری عرب این سؤال مطرح است که آیا عصر اتحاد اعراب به پایان رسیده است؟ همان‌طور که نمایان است جهان عرب بیش از ۵ سده است که از بیماریهای جانکاهی رنج می‌برد و درمان نمی‌یابد؛ ناتوانی، تنگدستی، نادانی و واپس‌گرایی بیماری‌هایی است که بر تار و پود جامعه عرب سایه افکنده است. ناتوانی، ره‌آورد از هم‌گسیختگی، نزاع، کرنش در برابر دشمنان و استبداد حاکمان است. بی‌سوادی، فرهنگ نیم‌بند و رو به زوال، ناآشنایی با دانش نو و فناوری، بوتۀ نادانی را آبیاری می‌کند و دست آخر، خموشی و واماندگی از تمدن نوین، واپس‌گرایی عرب‌ها را رقم زده است.

پریشانی عرب‌ها از آینده مبهم آنان است؛ زمام سرنوشت از دست آنان بیرون بسته و به دست دشمنان داخلی و خارجی گرفتار شده است. اعتماد به نفس نداشتن، بی‌اعتمادی به یکدیگر و حاکمان، ثمرهای جز شک و تردید نداشته و امروزه چنان سرگشته و گمگشته می‌نمایند که راه، هدف و چارچوب اهداف را از کف داده‌اند. احساس زبونی و خواری به این دلیل است که دشمنان، آنان را ناچیز می‌شمارند و مجبور به تحمل بلا، فشار، ستم و توهین هستند. خطر بزرگ فراروی عرب‌ها نومی‌د است؛ یأس نسبت به رهایی و پیشرفت و حل مشکلات و چیره شدن بر حاکمان مستبد و دشمنان خارجی.

آیا راهی برای درمان این بیماری‌ها وجود دارد؟ این پرسشی است که هر فرد عرب از خود دارد و چه بسا درمانها و راهکارهایی در سر پیروانند. اما سؤال اصلی اینجاست که کدام یک از عوامل درونی (ساختاری) و یا بیرونی بر ناکامی اتحادیه عرب مؤثرتر است؟ در این زمینه نویسندگان گوناگون نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی ریشه اختلاف و تفرقه را در نبود تجربه دموکراتیک، نداشتن تجربه یکدست و همگن در مورد ملی‌گرایی، سکولار بودن اکثر حکومت‌های عربی، ساختار پدرسالارانه، دست‌نشانده بودن و نبود خاستگاه و جایگاه مردمی اکثر حاکمان این کشورها و اتکای آنها به حمایت قدرتهای استعماری و برخی دیگر دوری از ارزش‌های واقعی دینی و همچنین وابستگی اقتصادی این کشورها به کشورهای غربی و استعماری را از مهمترین عوامل تفرقه و واگرایی اتحادیه برمی‌شمارند.

هر چند برخی راهبردشناسان عرب راههایی را برای جبران تفرقه و اختلافات میان اعراب جست‌وجو کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به ایجاد نوعی هماهنگی در سیر اطلاع‌رسانی و کار رسانه‌ای دولتهای عربی، تلاش برای تحکیم هر چه بیشتر روابط اقتصادی و تجاری و سیاسی بین اعراب و... اشاره کرد، اما این طرح‌ها هنوز بر روی کاغذ است و مشخص نیست که آیا هرگز مجال بروز پیدا خواهد کرد یا نه. هم‌اکنون اتحادیه عرب به عنوان یک سازمان بین‌المللی توانسته است کرسی عضو ناظر در سازمان ملل متحد را به دست آورد، ولی شاید این موفقیت از معدود مواردی است که امتیاز مثبتی برای اعراب به شمار می‌آید. جامعه عربی غیر از متن بیانی‌ها نتوانسته است در بقیه امور از وحدت عربی سخن بگوید و به سمت آن پیش

رود. تقسیم این مجموعه نژادی به دو گروه متجدد به رهبری مصر و سنتی به رهبری عربستان و ادعاهای عراق و لیبی در رهبری اعراب و کشمکش‌های جالب برخی اعضا، همه نشان از متحد نبودن و تفرق بیش از اندازه در میان اعراب دارد. اگر به نظام‌های سیاسی دولتهای عربی توجه کنیم خواهیم دید که اکثریت قریب به اتفاق آنها دارای یک نظام خودکامه، مرتجع و از همه بدتر وابسته به غرب هستند. همین عنصر وابستگی باعث شده است تا اعضا در یک کشمکش بسیار عجیب، خود را به جای نزدیک کردن به یکدیگر به غرب برسانند و در این مسیر از هم پیشی گیرند؛ تفرق‌نہ‌تنها در پشت پرده بلکه در ظاهر امر نیز وجود دارد. در حالی که در طرف مقابل اتحادیه اروپا است که اعضای آن علی‌رغم آنکه از زبان و گویش واحدی برخوردار نیستند و نیز قوانین، عادات و آداب و رسوم آنان از هم متمایز است و مصالح و منافع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آنان متعدد و حتی بعضاً در تضاد با یکدیگر است، اما با وجود همه این اختلافات و تفاوتها دست در دست هم‌دیگر نهاده و با هم متحد گردیده‌اند. از این‌رو هر یک از کشورهای اروپایی در جهت اهداف اتحادیه حرکت کرده و مصلحت خویش را در راستای مصلحت جمع جست‌وجو می‌کند. در مقابل اتحادیه اروپا نیز خود را موظف به تحقق اهداف و مصالح یکایک کشورهای عضو می‌داند؛ بدین ترتیب قاره اروپا در همه ابعاد زندگی به منسجم‌ترین و متحدترین منطقه جهان تبدیل شده است.

برخی تحلیل‌گران استدلال می‌کنند که تجارب حاصل از روندهای همگرایی موفق مانند اتحادیه اروپا گویای این نکته است که آنچه اروپا را از همکاری در خصوص زغال و فولاد به بازار مشترک، جامعه اروپا و سرانجام اتحادیه اروپا می‌رساند یافتن منافع واقعی مشترک بوده است، ولی نباید از یک بحث حساس غافل شد که در روند همگرایی موضوعاتی چون تقارن، برابری و همگن بودن اقتصاد واحدها، همفکری و هم‌جهتی نخبگان و پذیرش ارزش‌های مشترک و توانایی واحدها برای سازگاری با این روند موضوعاتی هستند که زمینه‌ساز و بستر حرکت روند همگرایی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر فرهنگ، ارزش‌ها، زبان، تاریخ و تمدن مشترک عوامل مؤثر و تعیین‌کننده در سرعت و جهت روند همگرایی محسوب می‌شوند.

این مقاله می‌کوشد تا به رغم تنوع و گستردگی موانع همگرایی به ساختاری‌ترین آنها بپردازد. در این رهگذر ابتدا مفهوم و زمینه‌های نظری همگرایی بررسی می‌شود و آنگاه موانع تحقق همگرایی در اتحادیه عرب بررسی خواهند شد.

نظریه‌های همگرایی

کانتوری و اشپیگل نظام بین‌الملل را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند. مجموع دو یا چند کشور همجوار که پیوندهای مشترک زبانی، فرهنگی، تاریخی و قومی دارند و احساس همانندی آنها با یکدیگر در اقدام جمعی در مقابل قدرتهای فرامنطقه‌ای تشدید می‌شود (Contori, Spigle, 1970: 607). همگرایی از لحاظ لغوی به مفهوم تشکیل یک کل به وسیله اجزاست که در مورد چگونگی این اجزا و روند شکل‌گیری همگرایی مباحث متنوعی مطرح گردیده و رویکردهای گوناگونی مورد استناد است (Liber, 1972: 66).

از منظری کارکردگرایانه پژوهش‌های دیوید میترانی (David Mitrany) حاکی از آن است که جوامع مدرن امروزی، مشکلات فنی فراوانی به وجود آورده‌اند که حل آنها به تنهایی امکان‌پذیر نیست. این جبر کارکردی کشورها را ناگزیر به بهره‌گیری از متخصصان فنی غیرسیاسی کرده است (Mitrany, 1948: 350-365).

در واقع به باور میترانی شکل‌گیری همگرایی محصول شدت یافتن پیچیدگی جوامع و زوال خودبسندگی‌های دولتهای ملی در رفع مشکلات به تنهایی است. به باور وی پیچیدگی‌های فرایندهای اجتماعی موجب افزایش وظایف غیرسیاسی در جامعه و قوت گرفتن نقش متخصصان می‌شود. چنین امری همکاری‌های متخصصان ملی و فراملی را الزام‌آور می‌سازد. این امر به پیدایش و افزایش نهادهای همکاری بین‌المللی و در نتیجه به پیدایش همکاری‌ها و همگرایی‌ها می‌انجامد (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۰۵).

در پرتو مواضعی نوکارکردگرایانه، ارنست هاس (Ernest Hass) همگرایی را فرایندی می‌داند که در آن بازیگران سیاسی و واحدهای ملی مجزا، وفاداری‌ها، فعالیتها و انتظارات خود را به‌سوی مرکزی جدید معطوف می‌نمایند. نهادهای این مرکز یا دارای صلاحیتی هستند که دولتهای ملی موجود را تحت پوشش خود قرار دهند و یا در پی ایجاد چنین صلاحیتی هستند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

چنین تبیینی در زبان لئون لیندبرگ بدان معناست که همگرایی فرایندی است که در آن کشورها از آرزوها و قدرت هدایت مستقل سیاست خارجی و سیاستهای داخلی دست می‌کشند و در مقابل می‌کوشند تا به تصمیم‌های مشترک دست یابند. (کولایی، ۱۳۷۹: ۲-۳). کئوهان (Keohane) و نای (Nye) همگرایی را فرایندی مربوط به توسعه

ارتباطات در میان جوامع مختلف می‌دانند که با ایجاد تسهیلات گوناگون انتقال آراء و عقاید را ساده‌تر و امکان‌پذیرتر ساخته است و سطح ارتباطات و ادراک مشترک هویتی میان آنها را ارتقا بخشیده است (Keohane & Nye, 1996: 368). هاس، تأکید دارد که همگرایی فرایند انتقال صلاحیت تصمیم‌گیری به سطوح تحلیل فراملی است (Hass(a), 1958: 16).
 به نظر وی، این فرایند تعامل و درهم آمیختگی روابط بین دولتهای ملی را آنچنان گسترش می‌دهد که مرزهای موجود میان آنها از بین می‌رود (1964: 29).
 Hass(b), هاس و اشمیتز در مقاله مشترکی مدعی شدند که دستیابی به همگرایی منطقه‌ای معلول محقق شدن سه وضعیت احتمالی تسری، برون‌گرایی و سیاست‌گرایی است. در واقع هاس معتقد است که همکاری مشترک در یک حوزه ممکن است زمینه‌ساز همکاری‌های دیگر شده و به مناطق و عرصه‌های دیگر تسری پیدا کند (Hass(c) & Schmitter, 1964: 101).

همگرایی در نظریه اکثر معتقدان به این رویکرد، مبنایی عقلانی و الگویی کمابیش اقتصادی دارد. با این حال، اگرچه موفق‌ترین الگوهای عملی و محقق شده همگرایی را باید در بطن جوامع غربی و به‌ویژه اتحادیه اروپایی جست و جو کرد، با این حال به باور هاس جهان سوم نیز معیارهایی تجربی در اختیار نهاده که با مراجعه به آنها می‌توان گونه‌هایی از همگرایی را پی افکنی کرد. در بخش بعدی با استناد به آنچه گفته شد، موانع عمدتاً ساختاری - درونی همگرایی در اتحادیه عرب ذکر خواهد شد، اما قبل از پرداختن به موانع همگرایی در جهان عرب به عواملی که نقش مهمی در ایجاد وحدت و همگرایی این کشورها ایفا می‌کند، می‌پردازیم.

اتحادیه عرب، آرمانها و واقعیات

اتحادیه کشورهای عربی از مجموعه‌ای از کشورهای جنوب غربی آسیا و شمال و شمال غربی آفریقا تشکیل شده است. این اتحادیه در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ و با حضور ۶ عضو تأسیس شده است و اکنون ۲۳ کشور عربی در آن عضویت دارند. سنگ بنای این سازمان به پیشنهاد آنتونی ایدن نخست وزیر انگلیس و بعد از جنگ جهانی دوم گذاشته شده است. همچنین در حال حاضر دبیرخانه آن در قاهره و دبیر کل آن از سال ۲۰۰۱ تاکنون عمرو موسی است. کلیه اعضای اتحادیه در عین حال عضو نمایندگی‌های

متعدد تخصصی و خودمختار هستند. برخی از این نمایندگی‌ها عبارت‌اند از سازمان آلسکو که مقر آن در تونس و سازمانی آموزشی، فرهنگی و علمی است. سازمان آلسکو که مقر آن در بغداد است. اتحادیهٔ پُست عربی در تونس، سازمان عربی ارتباطات ماهواره‌ای در ریاض و شورای هواپیمایی دول عربی در رباط. با این حال به سختی می‌توان کارایی این ارگان‌ها را ارزیابی کرد. بنابراین، صرف وجود آنها دلیل بر وجود همکاری‌های منطقه‌ای میان اعضای اتحادیهٔ عرب تلقی نمی‌گردد. (آلسدایر و بلیک، ۱۳۷۴: ۳۳۶). نگاهی به ساختار تشکیلاتی اتحادیهٔ عرب در تکمیل این سخن مفید خواهد بود.

ساختار تشکیلاتی اتحادیهٔ عرب

- ۱- شورای اتحادیه رکن عالی سازمان به‌شمار می‌رود و متشکل از نخست‌وزیران کشورهای عضو است. رأی‌گیری در این شورا به اتفاق آراء بوده است.
- ۲- شورای دفاع متشکل از وزرای خارجه و دفاع دولتهای عضو است.
- ۳- شورای اقتصاد متشکل از وزرای اقتصاد هر یک از دولتها است.
- ۴- دبیرخانه؛ تاکنون هفت دبیر کل برای این اتحادیه انتخاب شده‌اند. اولین دبیر کل آن، عبدالرحمن عزام از مصر و آخرین دبیر کل - تاکنون - عمر موسی است (آلسدایر و بلیک، ۱۳۷۴: ۳۳۶).

نگاهی کوتاه به تاریخ کشورهای عربی در سایهٔ اتحادیهٔ عرب قلب آدمی را به درد می‌آورد. پس از تشکیل اتحادیهٔ عرب دامنهٔ اختلافات و درگیری‌ها گسترش پیدا کرد، تعصبات منطقه‌ای بیش از پیش افزایش یافت و حتی جناح‌بندی‌هایی بین اعراب به‌وجود آمد. شهروندان عرب طی شصت سالی که از عمر اتحادیه می‌گذرد، چیزی را که گویای درد دل‌ها و حرف‌های آنها باشد در آن نیافته‌اند. عملکرد اتحادیهٔ عرب چنان بوده که برای تحقق حتی بخش کوچکی از آرمان‌ها و مصالح ملت عرب نمی‌توان هیچ امیدی داشت، ملتی که متعلق به گسترده‌ای از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس است. بنابراین اتحادیهٔ عرب در حافظهٔ شهروندان عرب یک اتفاق تاریخی گذرا و بی‌فایده است... چرا؟ واقعیت این است که اتحادیهٔ عرب فقط به اعلام مواضع و بیان مجموعه‌ای از الفاظ و جملات شیرین و جذاب اکتفا کرده، اما هیچ یک از اعضای آن در مقام عمل، حتی اندکی به یک کلمه از آن هم پایبند و وفادار نیست.

عرب‌ها از دشمنان فراوان خود، یعنی یهودیان و غربی‌ها می‌هراسند؛ یکی بر آن است که یهودستان را از رود فرات تا نیل گسترش دهد و دیگری در پی چیرگی و باز داشتن عرب‌ها از پیشرفت است. دشمن درون اما، حاکمان‌اند که خودکامگی را با کشتن نطفه آزادی، زندان، کشتار و شکنجه گسترش می‌دهند. پریشانی عرب‌ها از آینده مبهم آنان است؛ زمام سرنوشت از دست ایشان بیرون بسته و به‌دست دشمنان داخلی و خارجی گرفتار آمده است.

جهان عرب با داشتن قابلیت‌های قوی برای همگرایی، گرفتار عوامل متعددی در واگرایی است. از نقطه‌نظر جغرافیای سیاسی، بیشتر کشورهای عربی در مراحل نخستین سازمان‌دهی سیاسی فضا قرار دارند. در این کشورها جمعیت، با سرعت در حال افزایش است و این افزایش، تبعات مختلفی از جمله تخریب محیط‌زیست را به‌دنبال دارد. جهان عرب، زمینه‌های همگرایی قابل ملاحظه‌ای دارد. بزرگترین مخزن انرژی در اختیار جهان عرب است. با توجه به رو به کاهش بودن منابع هیدروکربنی انرژی در سایر حوزه‌ها، منطقه خلیج فارس به علت دارا بودن منابع عظیم انرژی، حداقل برای ربع سده آینده، همچنان مورد توجه جدی اقتصاد جهانی خواهد بود و این ویژگی برای ژئوپولیتیک بودن این منطقه کفایت می‌کند.

اکنون جهان عرب دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های ژئوپولیتیکی ناهمگون است. از یک‌سو امکانات فوق‌العاده مهمی برای همگرایی منطقه‌ای و تشکیل نظام منطقه‌ای با تکیه بر عناصر و آمیزه‌های بومی دارد و از سوی دیگر با تداوم حضور عوامل واگرا و تقویت آنها، در دام تقابل درونی و بیرونی افتاده و با وضعیت نامطلوبی روبه‌رو شده است.

آیا راهی برای درمان این بیماری‌ها وجود دارد؟ این پرسشی است که هر فرد عرب از خود دارد و چه بسا درمان‌ها و راهکارهایی در سر پیوراند: باید طبیعی حکیم یافت؛ اندیشمند بلند نظر و آینده‌نگری که با حسن استدلال و شناخت حقایق و مسائل و برنامه‌ریزی و روشن کردن راه درمان، به این آفت‌ها پایان دهد. به نظر برخی نویسندگان، ریشه ناتوانی را باید در فساد نظام سیاسی عربی و بنیاد فقر را در فساد نظام اقتصادی و اساس نادانی را در فساد نظام آموزش و پرورش جست‌وجو کرد. بی‌گمان واپس‌ماندگی در فساد هر سه نظام ریشه دارد، البته نویسندگان دیگر نظرات متفاوتی دارند و نبود اتحاد در میان دول عرب و نبود یک راه و نقشه روشن برای برون‌رفت از

این وضعیت را در عوامل دیگر جست‌وجو می‌کنند. این اتحادیه سنگ بنای همکاری‌های بین‌المللی عربی فرض شده است، اما تاکنون کمتر در نیل به این مقصود توفیق داشته است. به رغم سنگ‌اندازی‌های فرامنطقه‌ای و قدرتهای بزرگ، این باور وجود دارد که بزرگترین دلایل ناکامی اعراب در دستیابی به همگرایی ریشه در ساختار داخلی این دولتها دارد. در واقع چنین فرض می‌شود که همگرایی هر چند تصمیمی سیاسی در سطح تحلیل کلان (منطقه) از سوی کارگزاران سیاسی (دولتها) است، اما در واقع ریشه در زمینه‌های ساختاری در سطح خرد (نظام سیاسی داخلی) دارد. در ادامه به موشکافی آن بخش از ساختار اجتماعی و سیاسی دول عربی خواهیم پرداخت که همگرایی عربی را تاکنون ناکام رها کرده است.

ساختار سیاسی اجتماعی کشورهای عرب

در این خصوص بررسی زمینه‌های ساختاری زیر مورد تأکید خواهند بود:

۱- نخبگان سنتی

۱-۱. حاکم و خاندان حاکم

علی‌رغم همه تحولات و تغییرات ظاهری که در ساختار و بافت اجتماعی و اقتصادی کشورهای عرب به وجود آمده است، همه این حکومت‌ها هنوز بر سنت‌های حکومتی قبایل عرب متکی هستند که مشخصه بارز آنها حکومت یک فرد است که با ساز و کار مشورتی غیررسمی که شاید بتوان از آن به شورای قبیله تعبیر کرد، تعدیل می‌شود (Elie, 1978: 217).

۱-۲. شیخ و قبیله

قبیله بارزترین نوع نهاد اجتماعی در کشورهای عربی است. واحدی خویشاوندی که به‌طور طبیعی براساس سنت‌های قدیمی و حال یا به‌صورت آبا و اجدادی که به شکل مشترک به‌جا مانده و توسط افراد پایه‌گذاری می‌شود، شکل می‌گیرد. قبیله واحدی است که تشکیلاتی اجتماعی و تا حدودی اقتصادی دارد (سمویل باریت، ۱۹۹۴: ۲۵۰). مثلاً عقل‌گرایی سنتی حکام در امور سیاسی در امیرنشین‌های خلیج فارس با قبیله‌گرایی مشخص می‌شود. این امر به استعداد خاندان‌های حاکم برای تجهیز نظامی و حمایت

سیاسی از جانب قبایل عرب بستگی دارد. قبیله‌گرایی و اسلام از مفاهیم اساسی برای درک ریشه‌های این رژیم‌ها هستند (Gause, 1994: 10).

۳-۱. سوداگران

از زمانی که نفت از حوزه‌های نفتی کشورهای عربی صادر شد تحولات اقتصادی این کشورها با امکانات مالی و به عبارت دیگر پول نفت ارتباط یافت. همچنین مصرف بیهوده منابع مالی و پول‌های حاصل از فروش نفت توسط مقامات حاکم بر کشور، همراه با سیطره کشورهای و بانک‌های غربی بر درآمدهای نفت، در مجموع فضای زیادی برای بازرگانان بومی باقی نمی‌گذارد (الفلکی، ۱۹۵۶: ۵۹). همین موضوع در مورد واسطه‌گری و دلالی در مورد خدمات و کالاهای مورد نیاز در جریان است. دولت نیز پوشش قانونی برای این دلالی و واسطه‌گری تحت عناوین مختلف ایجاد می‌نماید (ابراهیم، ۱۹۸۲: ۱۷۶-۱۷۵).

۲. نخبگان فکری

۱-۲. نخبگان فرهنگی آزاداندیش (لیبرال)

این جماعت از قشرها و لایه‌های مختلف اجتماعی نمایندگانی دارد. بخش اصلی آن را طبقه متوسط تشکیل می‌دهد. خواسته‌های اساسی آنها اصلاح سیاسی و اقتصادی و ایجاد حرکت فکری فرهنگی از طریق مؤسسات آموزشی و انجمن‌های روشنفکرانه و ادبی است (سلمان النجار، ۱۹۹۹، ۲۱). بعضی از این نخبگان، نسل دوم یا سوم مهاجرانی از ایران، عراق، شبه قاره هند و... به مناطق عربی خلیج فارس هستند (عبدالرحمن، ۱۹۸۷: ۵۲).

۲-۲. نخبگان فرهنگی پیشرو

جماعت پیشرو از لایه‌ها و قشرهای پایین و بعضاً متوسط جوامع عرب هستند (سلمان النجار، ۱۹۹۹: ۲۱). آنها معمولاً شغل‌های متوسط و معمولی و گرایش‌ات تند فکری، سیاسی و غیرملی دارند. به این ترتیب ترس از انقلاب و کودتا علیه مؤسسات رسمی دولت وجود دارد. دستگاه حکومتی باید دستاوردهای فرهنگی محلی را از جانب ایشان حفظ و حراست نماید (غلوم، ۱۹۹۰).

۳-۲. نخبگان دینی

علمای دینی در مؤسسات دینی با ترکیب اجتماعی و روش فرهنگی خاص خود سالیان متمادی است که به فعالیت مشغول هستند. این مؤسسات سنتی دینی با تشکیلات

دولتی ارتباط دارند و معمولاً طرح و برنامه ویژه‌ای برای توسعه و گسترش فعالیت‌های خود ندارند و از این جهت نیز تابع دولت هستند (سلمان‌النجار، ۱۹۹۹: ۲۹).

۳-۳. جامعه ناهمگون

۳-۱. بدویان و شهرنشینان

به‌طور کلی با افزایش درآمدهای نفت و ایجاد فرصت‌های شغلی در این کشورها، بدویان این کشورها به مناطق نفتی و شهرهای تازه‌ساز حرکت و نقل مکان کردند (خریوش، ۱۹۹۲: ۱۳۰-۱۲۷). بدویان مهاجر به شهرها نسبت به خانواده‌های شهری سطح رشد جمعیت بیشتری دارند. گرچه بدویان صاحب اکثریت عددی شده‌اند، با این حال اکثریت سابق شهری، به‌ویژه خاندان‌های تاجری‌پیشه همچنان نقش هدایتگر را داشته و بر گروه‌های سیاسی و اقتصادی سلطه دارند (خلدون‌النتیب، ۱۹۹۲: ۳۶).

۳-۲. کارگران و مهاجران خارجی

بخش قابل توجهی از جمعیت شهرها در کشورهای عرب حوزة خلیج فارس را کارگران و مهاجران تشکیل می‌دهند که از کشورهای مختلف جهان به‌ویژه مناطق عربی و قاره آسیا وارد شده‌اند (عبدالله معوض، ۱۹۹۴: ۳۳۸).

زمینه‌های همگرایی در جهان عرب

اعراب برای دستیابی به همگرایی عربی زمینه‌های دلگرم‌کننده‌ای دارند، اما تاکنون این زمینه‌ها موجب تحکیم همگرایی میان ایشان نشده است، بلکه گاه خود به مثابه عاملی برای واگرایی در آمده است. اکنون بر این زمینه‌های همگرایی مروری خواهیم داشت. این بررسی نشان خواهد داد که از چه رو زمینه‌های موجود تاکنون به تقویت همگرایی نینجامیده است.

۱. ناسیونالیسم عربی

قرن بیستم را معمولاً عصر ظهور پدیده ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، به‌ویژه در جهان سوم می‌دانند. ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی برداشت فکری‌یی در جامعه سیاسی است که به دلایل گوناگون از جمله ایجاد وحدت در محدوده جغرافیایی و قلمرو سیاسی یک کشور با مشترکات، فرهنگ، زبان، آداب و سنن و تعلقات خونی-نژادی به وجود آمده

است. این همبستگی و وحدت را نمی‌توان یک هدف نهایی تلقی کرد، بلکه تنها یک فرایند برای رسیدن به مقاصد و اهداف بالاتر است و عبارت‌اند از منافع و اهداف ملی. ناسیونالیسم گاه ریشه نژادی و برتری قومی دارد که از خلال آن مکتب‌های انحرافی مانند فاشیسم و نازیسم ظهور کرده است (کازمی، ۱۳۷۳: ۳۱۵). قدرت نهفته در این ایدئولوژی سیاسی موجب گردیده تا بعضی از رهبران تاریخی در بهره‌گیری از احساسات تا مرحله‌ای پیش روند که صلح و ثبات جهان را در مقاطعی از تاریخ بر هم زنند و به مخاطره افکنند (کازمی، ۱۳۷۳: ۱۳۹-۱۳۸). البته ناسیونالیسم با نژادگرایی (راسیسم) متفاوت است، زیرا نژاد عبارت است از گروه‌های انسانی که خصوصیات جهانی مشترک دارند. این وضعیت به توارث به آنها رسیده هرچند این گروه‌ها به لحاظ ملیت و یا آداب و رسوم همانند نباشند (فونت، ۱۳۶۹: ۶). شهرت یا بدنامی ناسیونالیسم ناشی از تجربیات مثبت و منفی تاریخی آن است، زیرا ماهیتاً این دیدگاه سیاسی را نمی‌توان یک ایدئولوژی یا مکتب شیطانی و انحرافی تلقی نمود (داوری، ۱۳۶۵: ۲۴۶). لازم به ذکر است که احساسات ملی و ناسیونالیستی منحصر به کشورهای کوچک و تحت استعمار جهان سوم نیست، بلکه در جوامع بزرگ و پیشرفته نیز به این علایق و احساسات به طرق مختلف ارج نهاده می‌شود (ارگانسکی، ۱۳۴۴: ۴۷-۴۶).

این برداشت وجود دارد که ناسیونالیسم عربی ویژه، پس از ظهور عبدالناصر در مصر، سنگ‌بنای مستحکم همگرایی میان ملل عرب است. در عین اینکه چنین برداشتی منطقی است، اما در عمل ناسیونالیسم عربی نه تنها به سنگ‌بنایی مؤثر در ایجاد همگرایی میان اعراب مبدل نشده، بلکه به دلایلی که بعدها خواهیم آورد، خود به‌عنوان یکی از زمینه‌های واگرایی میان اعراب منظور می‌شود.

۲. منابع عظیم انرژی

منطقه خاورمیانه به‌عنوان بزرگترین مخزن انرژی در جهان، نقطه قوت دنیای عرب است. حوزه خلیج فارس که بخش اساسی و اصلی خاورمیانه را تشکیل می‌دهد دارای ۶۷۹ میلیارد بشکه ذخیره اثبات شده نفت (نزدیک به ۶۶ درصد از کل ذخایر جهان) و ۱۹۱۸ تریلیون فوت مکعب، ذخیره گازی (۳۰ درصد کل ذخایر گازی جهان) است (عسگری، ۱۳۸۳: ۲۴).

در نتیجه این منطقه طی حداقل ربع سده آینده به علت تأمین بخش عمده‌ای از نیازهای اقتصاد جهانی، مورد توجه خاص قرار خواهد داشت. مجموع تولید نفت خام جهان، در حال حاضر بالغ بر ۸۴/۲ میلیون بشکه در روز است. منطقه خلیج فارس با تولید ۲۱/۰۹۵ میلیون بشکه در حدود ۲۵/۰۵ درصد در مجموع تولید جهانی سهم دارد. از طرف دیگر، مصرف جهانی نفت و گاز، همچنان رو به افزایش است. براساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته، مصرف جهانی نفت تا سال ۲۰۲۰ روزانه به ۱۱۱/۵ میلیون بشکه در روز خواهد رسید (Cordsman, 1994: 47).

۳. زبان

زبان عربی جانمایه اتصال اعراب به یکدیگر است و فراتر از تمام تفاوت‌های مذهبی، قبیله‌ای و منطقه‌ای است. عربی از نظر کتابت و اشکال کلاسیک آن تغییر جغرافیایی نمی‌کند. قرآن که زبانش غیرقابل تغییر است، نقش مهمی در شکل‌گیری و استانداردسازی زبان اعراب دارد. نتیجه اینکه کلیه عرب‌های با سواد از مراکش گرفته تا عمان قادر هستند یک روزنامه، یک قطعه ادبی کلاسیک و نیز کتابهای تاریخی را بخوانند و بفهمند. بخش رادیویی اخبار از هر پایتخت عربی در هر کجای جهان عرب به آسانی قابل فهم است. نقش رادیو، تلویزیون و سینما در تغییر لهجه‌های اعراب به‌ویژه عربی مصری بسیار مهم بوده است، اما فهم و درک لهجه‌های کشورهای مغرب برای اعراب بسیار مشکل است. به‌طور کلی زبان عربی بعد از زبان چینی، انگلیسی، اسپانیایی و روسی پنجمین زبان متداول جهان است (آلسدایر و بلیک، ۱۳۷۴: ۳۰۸).

۴. مذهب

در میان پیوندهای مختلف، مذهب یکی از مهمترین دلایل همبستگی میان اعراب است. اسلام آشکارا یک مذهب عام است و سعی در جذب همه نژادها و مردمان دارد، ولی نه همه اعراب مسلمان هستند و نه همه مسلمانان عرب، بنابراین دو واژه عرب و مسلمان در همه جا مترادف نیستند. با وجود این، رابطه بین آنها کلید فهم هویت ملی عرب است. اسلام جزء جدا نشدنی عرب‌گرایی است. حتی عربهای مسیحی هم متوجه

شده‌اند که چگونه اسلام عمیقاً در شکل دادن هویت فرهنگی آنها نقش داشته است. اعراب عامل انتشار جغرافیایی اسلام و انتقال آن به فراسوی شبه جزیره عربستان بودند. نقش همبسته‌سازی اسلام از این جهت است که عملاً بر تمامی جنبه‌های زندگی تأثیر می‌گذارد و یا تجویز دستورات اخلاقی تمامی مسلمانان را بی‌توجه به نژاد یا زبان به‌صورت یک جامعه معنوی (امت واحده) در می‌آورد.

اسلام سنن مکتبی و عقلانی را درهم آمیخت. میراث اسلامی به حیات سیاسی هم راه پیدا کرده است. طی قرن‌ها یک مجموعه قوانین مشترک اسلامی به نام شریعت، اعراب را به یکدیگر متصل ساخته است. گرچه قوانین غیر مذهبی در بیشتر جاها جانشین شریعت اسلامی شده است ولی دادگاه‌های اسلامی اغلب هنوز مسؤول ازدواج، طلاق، ارث و سایر احوال شخصیه هستند (آلسادیر و بلیک، ۱۳۷۴: ۳۱۲).

اتحادیه عرب و موانع همگرایی

اکنون به بررسی موانعی می‌پردازیم که به‌رغم وجود زمینه‌های همگرایی مانع تحکیم و تقویت معنادار همگرایی در میان اعراب شده است.

۱. پدرسالاری و همگرایی عربی

تا آنجا که به متون کلاسیک جامعه‌شناسی مربوط است، پدرسالاری و نوپدرسالاری واژه‌هایی هستند که ماکس وبر در ترسیم انواع آرمانی (Ideal Types) مشروعیت سیاسی بیان کرده است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۳-۵۸). ویژگی‌های نظام‌های پدرسالارانه به‌طور مفصل در متون جامعه‌شناسی سیاسی و گاه نظریه‌های سیاسی منعکس گردیده است. در اینجا اشاره کوتاهی کافی است که واژه پدرسالاری، به شکلی عام از جامعه سنتی اشاره دارد و به نوعی در سنخ‌شناسی ماکس وبر از گونه‌های سه‌گانه مشروعیت سیاسی، به ویژگی مشروعیت سنتی چشم دوخته است (آرون، ۱۳۶۵: ۲۷۴-۲۷۲). اما پدرسالاری جدید آن‌گونه که در تاریخ رخ می‌نمایاند معنایش را از دو اصطلاح یا واقعیت می‌گیرد، که ساختار واقعی آن را تشکیل می‌دهند: مدرنیته و پدرسالاری. در واقع، نوپدرسالاری که می‌توان آن را ساختار غالب جوامع عربی دانست، نظامی است که نوسازی را در قالب همان ساختار پدرسالاری کهن تزریق کرده و بی‌آنکه عمیقاً به نوسازی سیاست و

ساختار سیاسی علاقه‌ای نشان دهد، نوسازی را به سطوح شکلی، اداری، اقتصادی و به‌ویژه نظامی محدود ساخته است.

اقتدار و تسلیم و انقیاد و استقلال، دوگانه‌های همواره موجود در ساخت این دولت‌ها هستند. شهروند مطیع، منقاد و وابسته و نظام سیاسی سلسله‌مراتبی، خویشاوندگرایی و تمرکز حاکمیت در شخص پاترون (Patron)، نظامی شخصی و غیرمنعطف را رقم زده است که به دلایل مشابهی که در نسبت میان نبود دموکراسی و ناهمگرایی ذکر گردید، در اینجا نیز از موانع همگرایی به شمار می‌رود. نظام‌های نوپدرسالار حتی قادر به درک مناسبی از منافع ملی نیستند، چه رسد به اینکه قادر به گذار از مصالح ملی به سوی تصمیمات و منافع مشترک منطقه‌ای باشند. از این‌رو، وجود ساختار غیرمنعطف، شبه عقلانی، شخصی و متمرکز نوپدرسالار در کشورهای عربی یکی از موانع جدی در راه حصول همگرایی عربی بوده است.

۱-۱. ویژگیهای جامعه پدرسالار

۱. این جامعه با اینکه دارای همه ظواهر و آرایه‌های خارجی و ظاهری مدرنیته است، فاقد نیروی درونی، سازمان و آگاهی، که ویژگی شکل‌بندی‌های حقیقتاً مدرن است، می‌باشد.
۲. نوسازی در این عرصه عمدتاً فقط ساز و کاری برای ارتقای توسعه‌نیافتگی و آنتروپی اجتماعی است، که به نوبه خود ساختارها و آگاهی نامتجانس، سنتی، و شبه‌عقلانی خاص جامعه پدرسالار جدید را تولید و بازتولید می‌کند.
۳. ویژگی اساسی روانی - اجتماعی این نوع جامعه، چه محافظه‌کار و چه مترقی، سلطه حاکم پدرسالار است، که خانواده ملی و همین‌طور خانواده طبیعی حول محور او سازمان یافته است.
۴. بین حکمران و توده و بین پدر و فرزند، تنها روابط عمودی وجود دارد.
۵. در هر دو زمینه، اراده پدری اراده مطلق است که هم در جامعه و هم در خانواده از طریق یک اجماع مبتنی بر مراسم و تشریفات و اجبار، وارد عمل می‌شود.
۶. مهم اینکه پیشرفته‌ترین و کارکردی‌ترین جنبه دولت پدرسالار جدید (هم در رژیم‌های محافظه‌کار و هم در رژیم‌های مترقی) دستگاه امنیت داخلی آن، مخبرات [در کشورهای عربی] است.

۷. در همه رژیم‌های پدرسالار جدید نظام دو دولتی حاکم است؛ یعنی یک ساختار نظامی-دیوانی در کنار یک ساختار پلیس مخفی وجود دارد و این دومی با خدمت به‌عنوان تنظیم‌کننده نهایی حیات سیاسی و مدنی، بر زندگی روزمره مردم حاکم و مسلط است.

۸. در فعالیتهای اجتماعی، شهروندان عادی نه تنها به‌طور استبدادی و دلخواهانه از برخی حقوق اساسی خود محروم می‌شوند، بلکه آنها زندانیان واقعی دولت و در معرض خشونت پایدار و بوالهواسانه آن هستند.

۹. جامعه پدرسالار هرچه باشد، ساختارهای داخلی آن همچنان ریشه در ارزش‌ها و روابط اجتماعی پدرسالارانه گروههای خویشاوندی، طایفه‌ای، مذهبی و قومی یا نژادی دارد (شرابی، ۱۳۸۵: ۶۰-۳۱).

۲. ملی‌گرایی و همگرایی عربی

این انتظار وجود دارد که ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) را در شمار منابع و عوامل همگرایی به حساب آوریم، حال آنکه باید گفت نبود درکی منسجم و یکدست از چنین ایدئولوژی‌یی، در عمل به یکی از موانع همگرایی عربی مبدل شده است.

با پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، کشورهای جدیدی در خاورمیانه پا به عرصه وجود گذاشتند که همگی ساکنان آن عرب بودند، اما این کشورهای جدیدالتأسیس هیچ یک متناسب با ساختار جهانی از جمله واحد کشور-ملت نبودند و هنوز هم علی‌رغم داشتن حکومت‌های مستقل از این مرحله دور هستند (قادری، ۱۳۸۰: ۵۳).

در واقع اعراب، ملی‌گرایی را برای ایجاد هم‌پیوندی سرزمین‌های تازه استقلال یافته ترویج کردند حال آنکه اساساً تجربه ملی‌گرایی در اروپا، بخشی از هویت‌بخشی به دولت‌های سرزمینی بوده است (وینست، ۱۳۷۸: ۸۲). درست به همین دلیل تولد ملی‌گرایی عربی در بافتهای ناهمگن، دولت‌های نامتجانس و با فلسفه‌ای دیگرگون، از همان ابتدا این جریان فکری - سیاسی جهان عرب را به رغم هویت‌خواه بودنش، به جریانی قابل مناقشه و چند تکه مبدل ساخت.

از سویی دیگر، به‌رغم ملی‌گرایی اروپایی که در آن پیدایش این ایدئولوژی سیاسی اساساً محصول جدایی نهاد دین از سیاست بوده است، در ملی‌گرایی عربی حتی

روشنفکران عرب نیز نتوانسته‌اند هویت اسلامی را از ملی‌گرایی عربی جدا کنند (زیبا کلام، ۱۳۸۰: ۶۰). حال آنکه اسلام آشکارا شامل آموزه‌هایی مبتنی بر فراروی از ارزش‌های قومی است و سرشتی جهانی دارد. بدین‌سان مفهوم ملی‌گرایی عربی علاوه بر متکثر بودن، متناقض‌نما نیز هست. از سویی دیگر دولتهای عربی اساساً محصول و مخلوق مصلحت‌های استعماری بوده‌اند. در نتیجه سرنوشت آنها نیز در قرن بیستم تا حدی در گرو چنین مصالحی بوده است (ابریشمی، ۱۳۷۱: ۱۰۷-۱۰۵)، بنابراین طبیعی است که عوامل استعماری نیز در تحریف و تشدید عوارض ملی‌گرایانه نقش بزرگی داشته باشند. عوامل استعماری نوعاً کوشیده‌اند تا بیشتر بر نفوذ در گرایش‌های ملی‌گرایی دولتی تأکید شود. سازوکار غیریت‌آفرینی (Otherness) چنین ملی‌گرایی‌یی ناگفته روشن است. از همین‌رو است که در کشورهای چون عراق و در زمان صدام حسین که ناسیونالیسم رومانتیک و به شدت انحصارطلب را در دست داشت، سرزمینی که هیچ‌گاه به‌طور کامل سرزمین عربی نبوده است میهن عربی خوانده می‌شد. حمله عراق به ایران و شگفت‌آورتر از آن، حمله عراق به کویت به مثابه کشوری عربی به‌طور کلی گویای آن است که ملی‌گرایی در ممالک عرب‌زبان نتوانسته است به رسالت تاریخی خود عمل کند و حاکمیت ملی را جای حکومت‌های ظالمانه فردی یا گروهی اندک قرار داده است (ابریشمی، ۱۳۷۱: ۱۰۷). ملی‌گرایی عربی نوعاً اهرم دخالت‌های بیگانگان و تشدید تنش بوده و مجرای مستمری را در اختیار نهاده تا با تأکید بر عناصر عاطفی و غیرعقلانی، اعراب به جای شناسایی و هدف‌گیری دشمنان اصلی خود با تکیه بر منابع حماسی و عاطفی این ایدئولوژی و با اتهام غیراصیل بودن، سایر اعراب را هدف قرار دهند و روند همگرایی را ناامیدتر سازند.

۳. دموکراسی و آزادی

دموکراسی، رویکرد غالب در شیوه حکومتی اکثر کشورهای دنیاست. دموکراسی، مقوم رابطه ملت، حکومت و سرزمین است و تأثیرات این سه پدیده بر همدیگر را تعدیل و در عین حال، قانونمند می‌کند. از کنار هم قرار گرفتن سه پدیده ملت، حکومت و سرزمین، کشور تشکیل می‌شود که از مباحث مهم در جغرافیای سیاسی است

(مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۳۶). جغرافیای سیاسی جهان عرب از ساختار ناهمگونی برخوردار است. هنوز حکومت‌های مردمی در بخش اعظم آن شکل نگرفته و مردم‌سالاری، همچنان در پرده ابهام است. انتخابات در برخی از این جوامع، بیشتر به کاریکاتور انتخابات شیبه است تا انتخابات واقعی و در برخی دیگر از کشورهای عربی، انتخابات فرمایشی صورت می‌گیرد (بدیع، ۱۳۸۴: ۹۸). اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این نوع حکومتها به طور عمده بر پایه مناسبات و تصمیمات سلیقه‌ای است و با اهداف اکثریت مردم (منافع ملی) تعارض دارد. تصمیماتی که اتخاذ می‌گردد بر پایه خواست و علاقه رهبران و دولتمردان است و معمولاً منافع ملت، لحاظ نمی‌شود. در برخی از کشورهای عربی، حکومت‌ها بر اساس ساختارهای قبیله‌ای شکل گرفته‌اند. در نتیجه، برخی از قبایل در این کشورها قدرت زیادی دارند (آلسدایر، و بلیک، ۱۳۷۴: ۵۹).

به‌طور کلی رژیم‌های عرب از درون و برون با چالش دموکراسی روبه‌رو بوده‌اند. آنها به نحو فوق‌العاده‌ای در قبال مسائلی چون استاندارد زندگی، سطح حقوق، نحوه برخورد با زنان، پذیرا شدن و پاسخگویی به تغییرات سریع جهان و سایر حوزه‌ها فاصله زیادی از سایر کشورها دارند، اما نوعاً به هنگام رویارویی با فشارهای داخلی و خارجی در راستای مطالبه دموکراسی به یکی از روشهای زیر در مقابله با طرح دموکراسی‌سازی متوسل می‌شوند. برخی از این روشها عبارت‌اند از استفاده از پاسخ‌های چند لایه از جمله: سرکوبی، تغییر شکل، زندانی کردن، تأکید مجدد بر دستور کار سنتی، نامشروع خواندن مخالفان، سرکوبی و ایذاء، زندانی کردن آزادیخواهان و تظاهر به اصلاحات و تقویت و احیای ایدئولوژی ملی‌گرایی عرب.

۳-۱. استدلال‌های حاکمان عرب علیه دموکراسی

سران عرب استدلال می‌کنند که با توجه به تهدید امپریالیسم (هم آمریکا و هم غرب به‌طور کلی) و صهیونیسم، دموکراسی نه تنها یک کالای تجملی و لوکس بوده و هنوز یک نمونه از ریاکاری و دورویی غرب است، بلکه حتی بخش تکمیلی توطئه علیه اعراب می‌باشد. در واقع اقداماتی از سوی این رژیم‌ها از جمله دادن برخی سم‌ها از جمله وزارت بهداشت به زنان، برگزاری انتخابات و... به منظور نشان دادن ادعای دموکراسی صورت می‌گیرد، اما به‌طور مسلم این امر به عنوان یک نمایش نمادین بیش نیست.

۳-۲. علل ناکامی اتحادیه عرب در اجرای اصلاحات

۱. اصلاحات در کشورهای عربی عمدتاً از بالا ارائه شده و هدف این اصلاحات نه ایجاد دموکراسی بلکه معرفی نوعی از نوسازی و مدرنیزاسیون، هم به عنوان تلاشی حقیقی برای بهبود کیفیت و کارایی حکومت و هم به عنوان یک ظاهر فریبنده و زیبا برای ایجاد یک چشم‌انداز بهتر و از نظر داخلی و بین‌المللی قابل پذیرش‌تر از این نظام‌ها بوده است.

۲. دولتهای زیادی در جهان عرب وارد عرصه اصلاحات شده‌اند، اما این اصلاحات عمدتاً به سمت نوسازی اقتصادی و رسیدگی به مسائل و موضوعات اجتماعی هدایت شده و باز توزیع قدرت در نظام سیاسی کمتر در دستور کار قرار گرفته است.

۳. اقداماتی از قبیل تعدد احزاب سیاسی، برگزاری انتخابات با درجه‌های متفاوتی از کیفیت، افزایش سطح دسترسی به اطلاعات و کیفیت مباحث سیاسی صورت گرفته، اما همچنان قدرت در دست پادشاهان و رؤسای جمهور عرب باقی مانده است.

۴. در جهان عرب هیچ توافقی میان گروهها و صاحب‌نظران در مورد نقش اصلاحات سیاسی در نوسازی و تجدید حیات اقتصادی وجود ندارد.

۵. برخی رژیم‌های متصدی، به دموکراسی‌سازی به‌عنوان یک مانع بزرگ بر سر راه توسعه و ایجاد یک اقتصاد پویاتر و یک دولت کارآمدتر و البته تهدیدی جدی برای قدرت و جایگاه خود می‌نگرند.

۳-۳. سه الگوی اصلی برای اصلاحات مهار شده در جهان عرب

دولتهای عربی در پاسخ به مطالبه اصلاحات از الگوی اصلاحات مهار شده بهره‌جسته‌اند. این الگو به‌طور عمده از راههای زیر انجام گرفته است:

۱. اصلاح نهادهای سیاسی به شیوه‌ای که تصویری از تغییرات را نمایش دهد.

۲. دومین الگو متضمن درجه‌ای از اصلاحات مرتبط با موضوعات اجتماعی، به‌ویژه در زمینه وضعیت افراد و در بعضی مواقع حقوق فردی است.

۳. ایجاد یک سیاست تهاجمی در زمینه توسعه اقتصادی و برخی اصلاحات در نظام اداری (اوتادی و دان، ۲۰۰۷).

۴. ضعف دیوان‌سالاری (بوروکراسی)

نظام اداری، نمای کوچکی از کل جامعه است که در ارتباط نزدیک با ساختارهای اجتماعی، سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک و اقتصادی قرار دارد. به این ترتیب نظام اداری و کیفیت آن به جامعه و محیط نظام اداری مربوط می‌شود. اصولاً نظام‌های سیاسی با انواع ویژه‌ای از تقاضاها که تبیین خواسته‌ها در سطوح مختلف است، روبه‌رو هستند. ظرفیت بالقوه برای برخورد با انواع جدید تقاضاها فقط در شرایطی میسر است که نظام مرحله‌نوسازی سیاسی را طی کرده باشد که برخی شاخص‌های آن عبارت‌اند از:

۴-۱. شاخص‌های اصلی دیوان‌سالاری

۱. درجه بالای تنوع نقش‌ها و نهادهای سیاسی
۲. گسترش فعالیت سازمان‌های اداری و سیاسی مرکزی و گسترش تدریجی آنها در تمامی حوزه‌ها و بخش‌های جامعه
۳. تمایل به توزیع قدرت بالقوه در گروه‌های وسیع‌تر و سرانجام اشاعه آن به تمامی شهروندان
۴. بالا بودن سطح مشروعیت سنتی نخبگان و روند رو به افزایش مسئولیت ایدئولوژیک و نهادین (رهبران نسبت به افراد تحت حاکمیت از قدرت بالقوه برخوردارند).
۵. برخورداری نهادهای غیردولتی از استقلال عمل

در حالی که توزیع مجدد قدرت از ویژگی‌های نوسازی به شمار می‌آید، تمرکز اداری نشان‌دهنده نبود آن است. تمرکز اداری به صورت کاهش نوآوری، مشارکت نداشتن، اتلاف نیروهای انسانی و در مجموع پاسخگو نبودن اداری به خواسته‌های مردم تجلی می‌یابد و برای رشد سریع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی موانعی جدی ایجاد می‌کند. یکی از مسائل مهم در مورد تمرکز اداری، غلبه «فردگرایی» در نظام سیاسی است، یعنی «خرد فردی» بر «خرد جمعی» برتری دارد و فرد در واقع تصمیم‌گیرنده اصلی است. دستگاه‌های نظام اداری در شکل دادن به چارچوب نظام‌های تنوع‌یافته نقش اساسی دارد، ولی همزمان عامل کندکننده نوسازی نیز تلقی می‌شوند، بنابراین در مجموعه کشورهای جهان عرب ضعف کارکردی نظام اداری عاملی است که روند توسعه اقتصادی و سیاسی را به تأخیر می‌اندازد. اساساً در کشورهای جهان عرب روند جامعه‌پذیری سیاسی با دشواری‌های کم و بیش قابل توجهی روبه‌روست. به هر حال دستگاه دیوان‌سالاری

در همه این کشورها با مشکلات ناشی از توسعه نیافتگی روبه رو است که خود به مانعی در مسیر همکاری‌های آنان تبدیل می‌گردد (کولابی، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۰).

۵. نداشتن همبستگی و وحدت سیاسی

امروزه یکی از مهمترین ضعف‌های مسلمانان، نداشتن وحدت سیاسی و همبستگی آنها است. این موضوع دلایل مختلفی دارد از جمله:

۱. بسیاری از دولتهای حاکم بر کشورهای اسلامی بر این باورند که با توجه به وضعیت اقتصادی، فناوری و مهمتر از همه قدرت نظامی غرب، منافع آنها در ارتباط با کشورهای غربی بهتر تأمین می‌شود.
۲. بی‌ثباتی سیاسی و مشکل جنگ‌های داخلی و تهدیدهای منطقه‌ای در برخی از کشورها، احساس ناامنی را در آنها افزایش داده است.
۳. نگرانی از فشار کشورهای قدرتمند غربی و تهدید آنها به تحریم‌های اقتصادی و مالی، موجب بی‌میلی دولتهای اسلامی به برقراری ارتباط با هم و امضای توافقات منطقه‌ای و همکاری با یکدیگر شده است.
۴. فاصله جدی میان دولتها و ملت‌های مسلمان

۶. موانع همبستگی منطقه‌ای

۶-۱. عوامل جغرافیایی

جغرافیا هم موجب افتراق و هم باعث اتحاد عرب‌هاست. وسعت عظیم جهان عرب که در چشم‌انداز وحدت اغواکننده است، در حد خود یک مانع بزرگ برای همبستگی منطقه‌ای است. تشریفات وقت‌گیر و مزاحم عبور از مرز هنوز اغلب مانع کنش متقابل است. به‌عنوان مثال عبور از مرز بین اردن و سوریه در سال ۱۹۸۴ بین ۳ تا ۴ ساعت وقت می‌گرفت. اگر قرار باشد که وحدت اعراب تحقق یابد مهمتر از همه این است که باید مرزها را باز نگه داشت. در موارد عدیده مرزها به‌طور کلی در طول اختلافات سیاسی بین دو رژیم همسایه بسته بوده‌اند.

۶-۲. عوامل تاریخی

به علت وسعت زیاد و الگوی سکونت منطقه، بخش‌های تشکیل‌دهنده جهان عرب دارای تجربیات تاریخی متفاوتی بوده‌اند، در نتیجه مراکشی‌ها، تونس‌ها و مصری‌ها در

میان سایر ملل، اغلب دارای یک حس قوی و وظیفه‌میهن‌پرستی و در عین حال حس قوی قومیه (ناسیونالیسم عرب) بوده‌اند. در گذشته، این ملی‌گرایی‌های محلی به‌عنوان تظاهرات غیرقابل قبول اقلیمیه (ناحیه‌گرایی) مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفت و یا ناچیز شمرده می‌شد. همین توجه نکردن به تجربیات تاریخی متفاوت کشورها در بسیاری از موارد طرح‌های وحدت را با شکست روبه‌رو کرد.

یکی از اختلافات مهم تاریخی در میان کشورهای عربی میزان تأثیرپذیری آنها از تجاوز استعماری غرب بوده است. برخی مثل الجزایر و لیبی، به‌طور خشونت‌باری تحت انقیاد در آمدند و تجربه وسیعی از مستعمره‌سازی توسط سکناگزینان اروپایی کسب کردند. سایر ملل، یا به‌طور کلی رها از سلطه مستقیم استعمار بودند، مثل جمهوری عربی یمن و عربستان سعودی و یا ارتباط پیمانی محدود و به نسبت سطحی با یک قدرت استعماری داشتند، مانند کویت، شیخ‌نشین‌های متصل سابق و عمان.

۶.۳. مشکلات همبسته‌سازی

مشکلات حاد همبسته‌سازی ملی در یکایک کشورها نیز وحدت اعراب را به تأخیر انداخته است. اگرچه اکثریت وسیعی از جمعیت جهان عرب به زبان عربی صحبت می‌کنند و مسلمان هم هستند، ولی در برخی کشورها اقلیتهای مهم زبانی و مذهبی وجود دارد. این گروهها عموماً به وحدت اعراب با نگرانی و خصومت می‌نگرند. مسیحیان لبنان به همین علت خاص، همشهریان مسلمان خود را متعهد ساختند که به حفظ استقلال کشور همت گماشته و در صدد اتحاد آن با سوریه یا دو دولت عربی دیگر برنیایند. اقلیت مسیحی قبطی مصر نیز به همان دلیل ترجیح می‌دادند که هویت مصری کشور بر عربی بودن آن غلبه یابد.

۶.۴. عوامل اقتصادی

موانع متعدد موجود در راه وحدت اقتصادی را نمی‌توان همانند موانع وحدت سیاسی به آسانی بر طرف کرد. بدیهی است که دو کشور که مصمم به اتحاد با یکدیگرند باید معتقد باشند که مزایای این وحدت بر مضرات آن می‌چربد، معدودی از کشورهای عربی به چنین نقطه‌ای رسیده‌اند. به‌طور کلی موانع متعدد موجود در راه وحدت اقتصادی ریشه در عوامل زیر دارد:

۱. کشورهای عربی از نظر تعداد جمعیت، منابع طبیعی، ساختار اقتصادی، نیروی کار،

جهتگیری توسعه و الگوهای تجارت (استاندارد زندگی) تفاوت‌های چشمگیری دارند (آلسدایر و بلیک، ۱۳۷۴: ۳۲۴).

۲. عقب‌ماندگی و ناتوانی کشورهای عربی در واکنش به چالش‌های فناوری (برزگر، ۱۳۸۳: ۱۵۴).

۳. پایین بودن سطح تجارت میان اعراب، تا حدودی ناشی از وجود سدهای کمی و کیفی تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای است.

۴. از سوی دیگر اعضای اتحادیه عرب برای ورود به تجارت جهانی دارای مشکلاتی هستند (لی نور.جی، ۱۳۸۳: ۲۹۶-۲۹۵).

۵. تجارت میان اعراب اغلب دستخوش سیاست است تا اقتصاد

۶. اقتصاد کشورهای عربی اغلب مستقل از یکدیگر عمل می‌کند، برنامه‌های عمرانی ملی بدون توجه به نیازهای منطقه‌ای و یا حتی به آنچه در کشورهای همسایه می‌گذرد، طرح‌ریزی می‌شوند.

۶.۷. شکافهای سیاسی و اجتماعی (طبقه متوسط)

عامل اقتصاد نفتی، به زیان حکومت‌های عرب حوزه خلیج فارس عمل کرده است و آن ایجاد طبقه متوسط یا طبقه جدید در ساختار اجتماعی کشورهای این منطقه است. درآمدهای نفتی همچون یک ماده انفجاری مناطق قبیله‌نشین عرب را به کشورهای مدرن قرن بیستمی تبدیل کرد، بنابراین در مورد ناهماهنگی نظام‌های حکومتی با جوامع و تحولات جدید نوعی اتفاق نظر وجود دارد.

۶.۸. تضادهای فرهنگی

جوامع خلیج فارس در چند دهه گذشته به موازات تغییرات اقتصادی و اجتماعی، از نظر فرهنگی نیز دچار دگرگونی‌های فراوان شده‌اند. تغییر و استحاله از یک جامعه سنتی و خودکفا به نوعی دیگر که در آن تار و پود زندگی با فناوری مصرفی و وارداتی درهم آمیخته، مسائل فرهنگی فراوانی را به همراه داشته است (Elmusa, 1997: 345). فرهنگ‌های نامتجانس با فرهنگ سنتی کشورهای عربی خلیج فارس در کنار نبود دید اخلاقی یا اجتماعی سازگار با احساسات عمومی مردم، مسأله چالش‌های فرهنگی را در این منطقه پدید آورده است (علوی، ۱۳۷۴: ۲۱).

۶-۹. معضلات نسل جوان

جوانان کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، گرچه آموزشهای دینی را فرا گرفته با این حال به سبب هجوم بی‌سابقه فناوری‌های جدید (تلویزیون، ماهواره، ویدئو...) و ازدیاد مسافرت و جهانگردی، اعتقادات و تفکرات جدیدی پیدا کرده‌اند. جوانان این منطقه از یک طرف با الگوهای غربی الهام گرفته از ماهواره‌ها و فرهنگهای وارداتی و به‌ویژه آمریکایی روبه‌رو هستند و از طرف دیگر با الگوهای ملی، قواعد تربیتی اسلامی و آموزشهای مدرسه‌ای بر طبق ضوابط رسمی دولتی. در یک ارزیابی از مسأله نسل جوان این کشورها می‌توان گفت دولتهای منطقه در برنامه‌های خود باید چالش‌های غربی شدن و جهانی شدن فرهنگ و همه‌گیر شدن ارتباطات و جریان اطلاعات را در مدنظر بگیرند و خود را با روشهای جدید آماده مقابله با آنها نمایند.

۶-۱۰. مسأله زنان

بعضی از کارشناسان غربی معتقدند که در بلند مدت کشورهای منطقه با بحران بزرگی در مورد شرکت زنان فعالیتهای در جوامع‌شان روبه‌رو خواهند شد (Gause, 1994: 163). این موضوع به آن معناست که حکام کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در امور مربوط به زنان، باید از خود انعطاف نشان دهند و وضعیت جوامع قبیل‌های و عشیره‌ای یا سنتهای خاص خود را طبق الگوهای جدید تطبیق دهند.

۶-۱۱. رویارویی نخبگان

نهادهای سیاسی و تحولات اجتماعی کشورهای عرب منطقه تحت‌الشعاع منافع نخبگان سنتی قرار دارد و این نخبگان برای کسب قدرت بیشتر در حال مبارزه‌جویی با یکدیگرند، به‌طوری که مسأله بحرانی جانشینی و حکمرانی سیاسی در آینده از جمله مشکلات اساسی گریبانگیر این کشورهاست.

موانع دیگر اتحاد در جهان عرب

۱. غیرمذهبی (سکولار) بودن اکثر حکومت‌های عربی (که شاید بتوان از آن به عنوان مهمترین و کلیدی‌ترین عامل فروپاشی تمدن اسلامی در گذشته یاد کرد) و تأکید آنها بر تعصبات کور و سطحی پان‌عربیسم و قومیت‌محوری به جای اسلام‌محوری به‌عنوان مهمترین عامل مقاومت، انسجام و اتحاد جهان اسلام در برابر تهدیدات و مظاهر استعمار.

۲. استحاله فرهنگی جوامع اسلامی بر اثر تهاجم درازمدت فرهنگی غرب و دوری از ارزش‌های واقعی دینی که به تبع آن از خودبیبگانگی، عقب‌افتادگی و ضعف در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی این کشورها را رقم زد.

سخن پایانی

«اتحادیه عرب» در سال ۱۹۴۵، چند سال پیش از ایجاد بازار مشترک اروپا (پایه و مبنای اتحادیه اروپای کنونی) با شرکت هفت کشور مصر، عربستان، سوریه، لبنان، عراق، اردن و یمن تأسیس گردید. در آن زمان که اغلب این کشورها تحت قیمومیت فرانسه و بعضاً انگلیس قرار داشتند، می‌کوشیدند تا واقعیت‌های موجود را کتمان کرده و افکار عمومی جامعه را با فریب و نیرنگ به تمجید و ستایش از خود وادارند. کشورهای مغرب، الجزایر، تونس، موریتانی، لیبی، سودان، جیبوتی، سومالی، فلسطین، کویت، بحرین، قطر، عمان، امارات و جزایر اقماری آنها بعدها به اتحادیه عرب پیوستند؛ بدین ترتیب اعضای اتحادیه عرب به ۲۳ کشور گسترش پیدا کرد و جمعیت آن به ۲۷۴ میلیون نفر بالغ گردید. کشورهای عضو اتحادیه عرب از دین و زبان، آداب و رسوم، فرهنگ و تمدن، مصالح سیاسی و اقتصادی و از اهداف و آرمان‌های واحد و مشترکی برخوردار هستند که قابل تفکیک نیست. با همه این اوصاف اتحادیه عرب چه کاری برای ملت‌های خویش و یا حتی دولت‌های عضو انجام داده است؟ کارهای زیادی انجام شده، اما فقط بر روی کاغذ و با زبان سیاستمداران که هیچ باور و اعتقادی در پشت آن نیست، آری ظاهراً اتحادیه عرب بسیار پرکار بوده اما تنها بر روی کاغذ، چرا که این اتحادیه حتی یکی از اهدافی را هم که بر اساس آن شکل گرفته است محقق نساخته است.

نگاهی کوتاه به تاریخ کشورهای عربی در سایه اتحادیه عرب موجب تأثر می‌شود. پس از تشکیل اتحادیه عرب دامنه اختلافات و درگیری‌ها گسترش پیدا کرد، تعصبات قومی - منطقه‌ای بیش از پیش افزایش یافت و حتی جناح‌بندی‌هایی بین اعراب به وجود آمد. در این باره می‌توان به اشغال کویت توسط عراق، کوشش به منظور نابودی اردن و قرار دادن این کشور از روی عمد یا غیرعمد به عنوان وطن دوم

فلسطینیان، جنگ اول خلیج فارس و جنگ دوم عراق اشاره کرد. اکنون نیز که در فلسطین و عراق حمام خون به راه افتاده، اتحادیه عرب هنوز در تلاش است تا مناقشات درونی خویش را حل و فصل نماید و حتی قادر نیست جلسات و نشستهای خود را در یکی از کشورهای عربی برگزار نماید، چرا که هر یک از دولتهای عرب عضو از پذیرش برگزاری نشست سران این اتحادیه در کشور خود شانه خالی می‌کنند. شهروندان عرب طی شصت سالی که از عمر اتحادیه می‌گذرد، چیزی را که گویای درد دلها و حرفهای آنها باشد در آن نیافته است. عملکرد اتحادیه عرب چنان بوده که هیچ امیدی برای تحقق حتی بخش کوچکی از آرمانها و مصالح ملت عرب نیز به آن نمی‌توان داشت، ملتی که متعلق به گستره‌ای از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس است. بنابراین اتحادیه عرب در حافظه شهروندان عرب یک اتفاق تاریخی گذرا و بی‌فایده است... چرا؟ واقعیت این است که اتحادیه عرب تنها به اعلام مواضع و بیان مجموعه‌ای از الفاظ و جملات شیرین و جذاب اکتفا کرده، اما هیچ یک از اعضای آن در مقام عمل، به اندازه سر سوزنی، حتی به یک کلمه از آن هم پایبند و وفادار نیست.

ملت عرب باید بداند به اتحادیه‌ای که هیچ تأثیر عمده‌ای بر جهان عرب نگذاشته و حتی از مظلومیت مردم فلسطین و عراق که در زیر آتش اشغالگران درنده‌خو فریاد استغاثه سر می‌دهند، متأثر نگشته، نمی‌توان دل بست و امید کمک و نجات از او داشت. با هیچ یک از کنفرانس‌ها، نشست‌ها و سازمانهای موجود در اتحادیه عرب و مذاکراتی که در آن صورت می‌گیرد نمی‌توان جان کودکان عراقی و فلسطینی را تضمین نمود، حتی کمترین امیدی هم نمی‌توان به آن داشت.

هر کسی که به نجات جهان عرب از مخمصه کنونی و فجایعی که آنان را تهدید می‌کند می‌اندیشد، خواهان آن است که امت عرب به آنچه که اتحادیه اروپا به آن دست یافته تاسی جوید و راه و روش آنان را - که به چنین اتحاد پیش‌رونده‌ای منجر شده است - بی‌کم و کاست و مو به مو اجرا نماید، تا مقام و منزلتی را که شایسته آن است در میان ملل دنیا به دست آورده و مصالح سرنوشت‌ساز خویش را تأمین نماید.

امروزه یکی از مهمترین ضعف‌های کشورهای عربی نداشتن همبستگی و وحدت سیاسی آنها با یکدیگر است. دلایل مختلفی برای چنین وضعیتی می‌توان برشمرد. بسیاری از دولتهای حاکم بر کشورهای عربی بر این باورند که با توجه به

وضعیت اقتصادی، فناوری و مهمتر از همه قدرت نظامی غرب، منافع آنها در ارتباط با کشورهای غربی بهتر تأمین می‌شود. از سوی دیگر، بی‌ثباتی سیاسی و مشکل جنگهای داخلی و تهدیدهای منطقه‌ای در برخی از کشورها، احساس ناامنی را در آنها افزایش داده است، بنابراین این کشورها برای حفظ موقعیت خود به غرب متوسل شده‌اند به گونه‌ای که بعضاً برای تأمین غذا، سلاح و حتی امنیت خود به دولت‌های غربی وابسته هستند. امروزه کشورهای عربی بودجه سنگینی را صرف خرید تسلیحات از کشورهای قدرتمند می‌کنند. در جریان حمله عراق به ایران و کویت که اولی با حمایت غرب انجام شد، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی کشورهای منطقه نظیر عراق، کویت و عربستان صرف خرید تجهیزات نظامی از غرب شد. به علاوه نگرانی از فشار کشورهای قدرتمند غربی و تهدید آنها به تحریم‌های اقتصادی و مالی، موجب بی‌میلی دولت‌های عربی به برقراری ارتباط با هم و امضای توافقات منطقه‌ای و همکاری با یکدیگر شده است.

نبود وحدت و همبستگی سیاسی در بین دولت‌های عربی در حال حاضر به‌عنوان مهمترین علت بسیاری از نابسامانی‌ها و بدبختی‌های این کشورها در واقع بازتابی سوء را در همه عرصه‌های اجتماعی، فکری، اقتصادی و دیگر زمینه‌ها در میان این ملل بروز داده است.

کشورهای عربی اگر از نظر واقعیت عینی و داشته‌های مادی این کشورها در نظر گرفته شوند، هم از نظر نیروی انسانی و هم از نظر معادن و ثروتهای طبیعی، قوی و غنی هستند، اما از جمله عواملی که سبب شده است این کشورها همچنان عقب بمانند و از قافله صنعت و تمدن جامعه بشری به دور باشند، می‌توان در کنار سایر عوامل به دو موضوع استبداد داخلی و فاصله جدی که میان دولتها و ملت‌های مسلمان وجود دارد و خود این به نوعی سبب وابستگی خارجی این دولتها شده است اشاره کرد. اما اینکه کدام عامل یا عوامل باعث بروز اختلاف و تفرقه در میان کشورهای عربی و اعضای اتحادیه عرب شده است. با توجه به مطالعات صورت گرفته و تحقیقات انجام شده عوامل متعددی در ضعف و عدم همبستگی کشورهای عربی دخیل هستند، که از مهمترین این عوامل می‌توان به ساختار و عوامل درونی که اتحادیه عرب

را تحت تأثیر خود قرار داده است، اشاره کرد. از جمله این عوامل می‌توان به پدرسالاری جدید، ملی‌گرایی عربی، نبود دموکراسی و آزادی در کشورهای عربی، ضعف نظام اداری، نداشتن همبستگی و وحدت سیاسی، موانع همبستگی منطقه‌ای (عوامل تاریخی، اقتصادی، سیاسی و...) و عواملی از این قبیل اشاره کرد. اما در این بین می‌توان از دو عامل فرهنگ پدرسالاری و نبود آزادی و ساختارهای دموکراتیک در میان کشورهای عربی نام برد که نقش مهم و برجسته‌ای در موفق نبودن این اتحادیه داشته‌اند.

طی سالهای اخیر رژیم‌های عرب از درون و برون با چالش دموکراسی روبه‌رو بوده‌اند. اساساً این مسأله از جانب یک چالش داخلی و به‌وسیله گروههای خواهان اصلاحات که به دلیل ناکارآمدی‌های دولت‌هایشان دلسرد و مأیوس شده‌اند برآمده است. این امر به نحو شگفت‌آوری روشن شده است که ناکامی شماری از حاکمان عرب طی این سالها به این دلیل بوده است که به انجام تغییرات نپرداخته‌اند. کشورهای عرب به نحو فوق‌العاده‌ای در قبال مسائلی چون حداقل زندگی، سطح حقوق، نحوه برخورد با زنان، پذیرا شدن و پاسخگویی به تغییرات سریع جهان و سایر حوزه‌ها فاصله زیادی از سایر کشورها دارند، اما چگونه رژیم‌های عرب با چالش دموکراسی برخورد می‌کنند. آنها معمولاً با استفاده از پاسخ‌های چند لایه که از جمله شامل سرکوبی، تغییر شکل و زندانی کردن است آن را بی‌اثر می‌سازند.

شاید تنها اقدام فعال و همیشگی در میان رژیم‌های عرب تقویت و احیای ایدئولوژی ملی‌گرایی عرب است، که همواره مقاومتهای چشمگیری علیه چالش دموکراسی انجام داده‌اند. استدلال اصلی و پایه‌ای آنان این بوده که با توجه به تهدید امپریالیسم (آمریکا و غرب به‌طور کلی) و صهیونیسم، دموکراسی نه تنها یک کالای تجملی و لوکس بوده و هنوز یک نمونه از ریاکاری و دورویی غرب، بلکه حتی بخش تکمیلی توطئه علیه اعراب است.

هر چند حاکمان عرب و حامیان آنها - کارمندان دولت در رسانه‌ها و در نهادهای آموزشی و مذهبی - اغلب ادعا می‌کنند که کشورهای آنان به نحو شگفت‌آوری اداره می‌شود و کاملاً دموکراتیک هستند و در این راستا دست به اصلاحاتی زده‌اند. اما در جهان عرب هیچ توافقی میان گروهی و صاحب‌نظران در مورد نقش اصلاحات سیاسی

در نوسازی و تجدید حیات اقتصادی وجود ندارد. برخی رژیم‌های متصدی، دموکراسی‌سازی را به عنوان یک مانع بزرگ بر سر راه توسعه و ایجاد یک اقتصاد پویاتر و یک دولت کارآمدتر و البته به عنوان یک تهدید جدی برای قدرت و جایگاه خود می‌نگرند.

یکی دیگر از ویژگی جوامع عرب که آنها را وادار به مقاومت در برابر دموکراسی می‌کند، قومیت، مذهب و ناهمگنی ملی است که مشخصه اکثر آنهاست. در کشوری که بیش از یک عامل از چنین عواملی در آن حضور دارند، اغلب استقرار شمار ملموسی از دموکراسی‌ها دشوار است، زیرا در یک دموکراسی با ثبات مردم باید مایل باشند که به عنوان بخشی از اقلیت مطرح شوند. آنها وضعیت اقلیت را خواهند پذیرفت به شرط آنکه احساس اعتماد کنند که اکثریت به آزادی آنها احترام می‌گذارند.

یکی دیگر از عواملی که به عنوان عامل واگرایی اتحادیه عرب به آن اشاره شد پدرسالاری جدید بود که بر ساختار بیشتر کشورهای عربی حاکم است. در طول بیش از یکصد سال گذشته ساختارهای پدرسالارانه جامعه عرب به جای اینکه تغییر و تبدیل یابد یا واقعاً نوسازی شود، تنها تقویت شده و در اشکالی ناقص و نوسازی شده، حفظ گردیده است. یعنی بیداری یا رنسانس عربی (نهضت) در قرن ۱۹، نه تنها موفق به فروریختن روابط درونی و اشکال پدرسالارانه نشد، بلکه با آغاز آنچه بیداری مدرن نامیده شد، زمینه را برای ایجاد نوعی جدید و نامتجانس یا دورگه از جامعه - فرهنگ پدرسالارانه جدید که امروز با آن روبه‌رو هستیم فراهم نمود.

ویژگی اساسی روانی - اجتماعی این نوع جامعه، چه محافظه‌کار و چه مترقی سلطه «پدر» (پاتریارک یا پدرسالار) است که خانواده ملی و همین‌طور خانواده طبیعی حول محور او سازمان یافته است و بین حکمران و توده و بین پدر و پسر تنها روابط عمودی وجود دارد و در هر دو زمینه، اراده پدری اراده مطلق است.

جامعه پدرسالار هرچه باشد، ساختارهای داخلی آن همچنان ریشه در ارزش‌ها و روابط اجتماعی پدرسالارانه گروه‌های خویشاوندی، طایفه‌ای، مذهبی و قومی یا نژادی دارد چیزی که نظام سیاسی و حکومتی جوامع عرب را به شدت تحت تأثیر قرار داده است و انتساب را جایگزین اکتساب کرده است.

به‌طور کلی می‌توان گفت دنیای عرب سرشار از تفاوتهاست و سنخیت چندانی میان اعضای آن وجود ندارد. هر کشور و گروهی در دنیای عرب شیوه‌های خاص خود را در سیاست دارد. کشورهای عربی نیاز به همکاری و تعامل بیشتر دارند. آنها نیاز مبرمی به اجماع و یافتن زمینه‌های مشترک دارند، این یک ضرورت است. دنیای عرب محتاج طرح صلح و تفاهم در دورن خود است. کشورهای عربی می‌توانند از برخی سازمانها مانند اتحادیه اروپا نکاتی را درباره همگرایی بگیرند، برای همین منظور دنیای عرب باید طرح صلحی برای توسعه خود بیابد. در اولین گام باید اختلافات تاریخی را کنار بگذارد. این اقدام مهمی است که باید توجه فراوانی به آن مبذول داشت. برای نمونه، یک فرد جوان نیاز به شغل خوب، آموزش مطلوب، زندگی خوب و امنیت و... دارد. دنیای عرب نیز در آغاز این طرح نیازمند فرهنگی جدید، دموکراسی و مسائل مهم دیگر دارد تا بتواند پیشرفت کند. اعراب باید به مسائلی فراتر از منطقه خود بیندیشد، اما ورای این نکته، اعراب نباید در بند اختلافات درونی گرفتار بمانند، زیرا این امر در آینده باعث سقوط اقتدار و اعتبار اعراب می‌شود و در این راستا آنها می‌توانند از اتحادیه اروپا الگوبرداری کنند، اتحادیه‌ای که نقش مهمی در تشویق همکاری و همگرایی میان کشورهای اروپایی ایفا می‌کند. به‌عنوان مثال در رابطه با نقش سیاست خارجی اتحادیه اروپا، قدرت و وزنه نسبتاً محدود هر یک از کشورهای اروپای غربی در پهنه تحولات بین‌المللی انگیزه‌ای برای وحدت آنها گردیده است، زیرا آنها به خوبی می‌دانند که اگر بخواهند بر حوادث سیاسی جهان تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته باشند باید با یک صدا سخن بگویند. اکثر کشورهای عضو اتحادیه اروپا خواستار چنین اعمال نفوذی هستند و به همین دلیل از اوائل دهه ۱۹۷۰ به تدریج سازوکارهای مربوط به همکاری در عرصه سیاست خارجی را تقویت کردند. انجام مشورتهای گسترده و اتخاذ فزاینده مواضع مشترک در زمینه مسائل خارجی، از پیامدهای این روند بود. امید که تجربه و الگویی باشد برای اتحادیه عرب.

در نهایت می‌توان گفت که اتحادیه عرب مانند اتحادیه اروپا نیاز به طرح صلح و امنیت دارد. در اتحادیه اروپا به زبان‌های مختلفی تکلم می‌شود. کشورهای عضو آن از نظر جغرافیایی و فرهنگی تضادهای زیادی با هم دارند، اما یک طرح همگرایی میان خود به‌وجود آورده‌اند، در کشورهای عربی به دلیل داشتن فرهنگ، سنت‌ها و مذهب

مشترک، ایجاد این طرح همگرایی از لحاظ نظری کاری بسیار آسانتر بوده و تنها به اندکی اراده نیاز دارد. از سوی دیگر، برای این منظور باید مناقشات و اختلافات گذشته را به فراموشی سپرد و به آینده اندیشید، اگر چنین شود طرح همسویی کشورهای عربی و همگرایی در آن محقق خواهد شد.

منابع فارسی

۱. آرون، ریمون. *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، جلد دوم، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
۲. آلاسدایر، دراسیدل و بلیک. *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه حیدر دره‌میر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۴.
۳. ابریشمی، عبدالله. *نقد و بررسی ناسیونالیسم*، تهران، انتشارات نگارنده، ۱۳۷۱.
۴. ارگانسکی، ای.ف.ک. *سیاست جهان*، ترجمه حسین فرهودی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۵. اوتادی، مارینا و میشل دان. *تعهد و تهدید اصلاحات کنترل شده*، ترجمه مهدی کاظمی، به نقل از بنیاد صلح بین‌المللی کارنگی، برنامه خاورمیانه، دسامبر ۲۰۰۷.
۶. بدیع، برتران. *توسعه سیاسی*، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۴.
۷. برزگر، کیهان. «فناوری علت واگرایی در جهان عرب». *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۲، ۱۳۸۱.
۸. بشیریه، حسین. *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
۹. داوری اردکانی، رضا. *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران، دفتر پژوهشی و برنامه‌ریزی فرهنگی وزارت ارشاد، ۱۳۶۵.
۱۰. زیبا کلام، صادق. «اسلام، ناسیونالیسم و اصول‌گرایی در جهان عرب»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۰.
۱۱. سیف‌زاده، سیدحسین. *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۱۲. شرابی، هشام. *پدرسالاری جدید*، ترجمه احمد موقفی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۵.

۱۳. عبدالله‌خانی، علی. *نظریه‌های امنیت مقدمه‌ای برای طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران، مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۲.
۱۴. عسگری، سهراب. «نقش و جایگاه منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در ژئوپولیتیک انرژی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۰-۲۰۹، بهمن و اسفند ۱۳۸۳.
۱۵. علوی، حسن. *کتاب سبز قطر*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.
۱۶. قادری، حاتم، «ثنویت‌های سه‌گانه»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۰.
۱۷. کاظمی، علی‌اصغر. *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل*، تهران، انتشارات قومس، ۱۳۷۳.
۱۸. کولایی، الهه. *اگو و همگرایی منطقه‌ای*، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۹.
۱۹. لی‌نور. جی، *مازتین. چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۲۰. مجتهدزاده، پیروز. *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۲۱. وینست، اندرو. *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.

منابع عربی

۲۲. ابراهیم، سعدالدین. *النظام الاجتماعي العربي الجديد: دراسة عن الآثار الاجتماعية للثروة النفطية القاهرة: دارالمستقبل العربي*، ۱۹۸۲.
۲۳. خربوش، محمد صفی‌الدین. *الفساد السياسي في العالم العربي: الأبعاد القبلية و الطائفية و الإقليمية في د. اكرام بدرالدين (محرر)*، الفساد السياسي: النظرية و التطبيق القاهرة: دارالثقافة العربية، ۱۹۹۲.
۲۴. خلدون النقيب، تحليل معشرات السياسي و الحصائيات لنتائج انتخابات، اکتوبر ۱۹۹۲، القیس ۱۵ نوامبر ۱۹۹۲.
۲۵. سلمان‌النجار، باقر. *سوسیولوژیا المجتمع في الخليج (الفارسی)*، بیروت: دارالکنوز الأدبیه، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹.
۲۶. سموبل باریت، مایلز. *الخليج [الفارسی] بلدانه و قبائله*، ترجمه امین عبدالله، وزارة التراث القومي و الثقافة، سلطنة عمان، الطبعة الرابعه، ۱۹۹۴.

۲۷. عبدالرحمن، اسامه. المثقفون و البحث عن مسار: دور المثقفين في اقطار الخليج [الفارسی] في التميمه، سلسله الثقافه القوميه بيروت: مركز دراسات الوحدة العربيه، ۱۹۸۷.
۲۸. عبدالله معوض، جلال. *السياسة و التغيير الاجتماعي في الوطن العربي جامعة القاهرة، مركز البحوث و الدراسات السياسيّة، ۱۹۹۴.*
۲۹. غلوم، ابراهيم عبدالله. *اشكاليّة التواصل الثقافي في المجتمعات الخليج [الفارسی]*، قبرص، دلمون للنشر، ۱۹۹۰.
۳۰. الفلكي، يوسف. *قضية البحرين بين الحاضر و الماضي، القاهرة، ۱۹۵۶.*
31. Contori, Louis j. and spigle L. steven. (1970). The international politics of Region: A Comparative Approach, New Jersey, prentice Hall.
32. Cordsman, Anthony. H. (1999). the Middle East and the Geopolitics of Energy: a Graphic Analysis, Part one, CSIS, Washington DC.
33. Elie, Kedourie. (1978). England and the Middle East: The Destruction of the Ottoman Empire, 1914–1921, 2 nd edn Hassoks; Harvester Press.
34. Elmusa, Sharif .S. (summer 1977)"Faust without the Devil? The Interplay of Technology and Culture in Saudi Arabia", Middle East Journal, Volume 51, Number 3 .
35. Gause, F. Gregory. (1994). oil Monarchies, (New York, Council on Foreign Relations Press.
36. Hass(a), Ernest. (1958). The uniting of Europe, Stanford, Stanford University press.
37. Hass(b), Ernest, (1964). beyond the nation States, Stanford, Stanford University press.
38. Hass(c), Ernest & Schmitter.C. (1964). Economics and Differential patterns of political Integration: projections About Unity in Latin America, International organization XVIII, autumn.
39. Keohane. R & Nye. J. (1996). International Interdependence and Integration, In: Voitti & Kauppi, New York, MacMillan.

40. Liber, R. (1972). Theory and world Politics, Cambridge, Winthrop publisher.
41. Mitrani, David. (July 1948). The Functional Approach to world organization International Affairs, 24, 3 .

